



«اقتصاد متناسب با انقلاب» در نگاه مرحوم علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی

# تغییر عملیات در جنگ اقتصادی

## چرا تورم در ایران، بیماری مزمن شد؟

مرحوم علامه آیت‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی در میان اهل نظر معمولاً به ارائه افکار مبنایی و ریشه‌ای شناخته می‌شود اما نگاه دقیق به سیر فکری این اندیشمند نشان می‌دهد که آنچه باعث برداختن او به اعماق اندیشه شده، «پیچیدگی عینیت» بوده است، یعنی درکی صحیح از این واقعیت که: اسلام با دستیابی به حاکمیت، در جایگاه «تغییر و بهینه عینیت» قرار گرفته اما بدون فراهم آوردن یک پشتوانه نظری عمیق، نمی‌توان طراحی برای کنترل عینیت و اداره جامعه بر مبنای ارزش‌های مکتبی ارائه کرد. بنابراین علامه حسینی پس از نوآوری‌های روش‌شناسانه در «ارتباط‌بین اعتقاد و کاربرد» و ترسیم جدید از «رابط منطقی بین اسلام و اداره کشور»، دوباره به سراغ عینیت

می‌آید و علت‌یابی جدیدی درباره یکی از بزرگ‌ترین مشکلات ایرانیان در طول دهه‌های گذشته یعنی «علت تورم در اقتصاد ایران» ارائه می‌کند که می‌تواند طراحی عملیات در جنگ اقتصادی را دگرگون کند.



حجت‌الاسلام

والسلمین

محمدمصدق

جیدری

مدرس سطح عالی

حوزه علمیه و

عضو هیات علمی

حسینیه اندیشه

علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی

به این بحث می‌پردازد که «چرا تورم در اقتصاد ایران به بیماری مزمنی تبدیل شده که همه دولت‌ها با هر سلیقه و مذاق سیاسی را در کنترل خود ناکام گذاشته است؟» البته پس از شکست دولت‌های مختلف در مقابله با تورم، بعید است که هنوز کسی تصور کند همه دولت‌های پس از انقلاب اسلامی، دچار نارسایی در توان کارشناسی بوده‌اند یا تا ناگاهی نسبت به تحلیل علت تورم و نحوه کنترل آن در اقتصاد متعارف رنج می‌برده‌اند! همینجا است که احتمال دیگری بر جرسته می‌شود؛ مسأله

# تاریخ تولد هنر

قلمرو و مرزبندی «هنر» با دیگر فعالیت‌های انسانی چیست؟

**دکتر امیر مازیار**

استادیار فلسفه هنر دانشگاه تهران

اصطلاح «هنر» در مباحث فرهنگی، فلسفی و علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بر مبنای آن شاخه‌های علمی گوناگونی مدون شده و کتاب‌های بسیاری به رشته تحریر درآمده است. اما فارغ از اثرگذاری این اصطلاح در زندگی امروز ما، در این گفتار سعی می‌کنم تا به یک مناقشه جدی در خصوص تاریخچه شکل‌گیری اصطلاح هنر بپردازم. محتوای این بحث، بر مبنای مقاله‌ای است که «آن اسپیت» درباره گذشته و آینده دین، هنر و فلسفه به رشته تحریر درآورده است. نویسنده در این مقاله از ادعایی نسبتاً مشهور در حوزه فلسفه هنر آغاز می‌کند که تقریباً بزرذ پژوهشگران هنر و در فلسفه هنر متعارف است. براساس این ادعا، برخلاف باور رایجی که هنر را دربردارنده تاریخی دراز دامن تلقی می‌کند، «هنر یک اصطلاح نوپدید است» که از عمرش بیش از ۲۰۰ سال نمی‌گذرد. بنابراین، اصطلاح هنر، عمر کوتاهی دارد، طبیعتاً فلسفه هنر هم که به پژوهش‌های فلسفی در این حوزه می‌پردازند، نیز مباحث بسیار جدیدی را شامل می‌شوند و در یک فضای تاریخی و فرهنگی خاصی پدید آمده و دیدگاه‌های آن فضا را منعکس می‌کند اما اغلب در متون فلسفه هنر اینگونه ادعا

# “

پرسشی که در این فضا مطرح می‌شود این است که اگر ادعای «نوپدید بودن اصطلاح هنر» درست باشد، از مطالعات درباره گذشته و آینده این حوزه چه چیزی را باید انتظار داشت؟ چرا اصطلاح هنر بی‌سابقه و جدید قلمداد می‌شود؟ و به تعبیری هنر به چه معنایی نوپدید است؟

و حال که اصطلاح هنر ایجاد شده دقیقاً چه معنایی را مراد می‌کند؟نویسندگان متعددی به این موضوع اشاره کرده‌اند که تاریخ تولد اصطلاح هنر به قرن ۱۸ و همزمان با عصر روشنگری است؛ یعنی ما پیش از دوره روشنگری چنین اصطلاحی نداشتیم و مصادیقی را که ذیل آن قرار می‌گیرند به شیوه‌های گوناگون می‌نامیدیم و طیفه‌بندی می‌کردیم. معمولاً ذیل هنر شاخه‌های هنری چون نقاشی، موسیقی، معماری، مجسمه‌سازی، سینما، تئاتر و… را قرار می‌دهیم. نکته‌ای که در این بحث فضا به ذهن متبادر می‌شود، این است که وجه مشترک شاخه‌های هنری چیست که به این اعتبار، ذیل عنوان «هنر» قرار می‌گیرند و از بقیه فعالیت‌های انسانی جدا می‌شوند؟واقعیت این است که شاخه‌های هنری کاملاً از فعالیت‌هایی که در آنها هم، چیزهایی ساخته می‌شود، متمایز می‌شوند یعنی ما در درک

امروزین‌مان، قلمروی هنر را از قلمروی فنون و صناعات جدا می‌کنیم. به‌عنوان مثال، هیچگاه از کسی که در وینچره یا میز و صندلی می‌سازد، به معنای دقیق کلمه با عنوان «هنرمند» یاد نمی‌شود یا مثلاً کسانی که در کارخانه‌ها ابزار صنعتی تولید می‌کنند، هنرمند خوانده نمی‌شوند؛ اینها «صنعت‌گر» هستند. ما بین صنعت و هنر، کارهای مکانیکی و کارهای خلاقانه فاصله می‌گذاریم؛ البته این تمایزات در دوسه دهه اخیر قدری سست شده است.بر این اساس، هنر به این معنا هم با برخی فعالیت‌هایی که می‌توان آنها را با برخی فعالیت‌هایی که می‌توان آنها را فعالیت‌های اجتماعی نامید، متفاوت است و قلمرو و مرزبندی کاملاً مشخصی دارد و اعضای خاصی ذیل این مجموعه قرار گرفته‌اند.

از قرن هجدهم، واژه هنر تحت عنوان «هنرهای زیبا» خوانده شد و بر این اساس، معنای خاصی به آن نسبت داده می‌شد. به‌عنوان مثال گفته می‌شد که این دسته از فنون برای غایت‌هایی خارج از خودشان بکار نمی‌روند، مثلاً نباید از یک اثر هنری، کاربرد بیرونی خاصی را توقع کرد. در پس اصطلاح هنر و کار هنری صرفاً «اهداف زیباشناسانه» چیزی را نمی‌توان گفت، کما از «هنرها» و «هنرهای زیبا» ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که هنر از فنون و صناعات

که پیش از انقلاب جز قشری خاص جرأت خرید آن را نداشت) تا اعماق روستاها پیش رفته و طرف تقاضا را بشدت تحریک کرده؛ بدون آنکه تحول خاصی در طرف عرضه رخ داده باشد و تولید ساده روستاییان به مشارکت در تولید صنعتی تبدیل شده باشد. نتیجه؟ تورم شدید و کاهش ارزش پول از دلار هفت تومانی به دلار صد و چهل تومانی در پایان جنگ تحمیلی.

اما در طرف عرضه، نظم آهینی از سنخ «الگوی تولید حاکم بر جهان» وجود دارد که بر محور تجمیع سرمایه‌های کلان و حاکمیت شرکت‌های بزرگ شکل گرفته و هم در اقتصاد خُرد و هم در اقتصاد کلان، «بازار کار» (انسان و کرامت انسانی) را تابعی از «بازار سرمایه» تعریف می‌کند. در اقتصاد خُرد و در هنگام مذاکره با نمایندگان سندیکاهای کارگری، با

تکیه به هزینه‌های تحقیق و توسعه و تأمین مواد اولیه، بر ضرورت جلب سرمایه و باژگشت سود به صاحبان آن تأکید می‌شود و در نتیجه، قیمت کار پس از تعیین سود سرمایه و قیمت رقابتی کالا در بازار، مورد چانه‌زنی قرار می‌گیرد. همانگونه در اقتصاد کلان و برای تنظیم چهار بازار مؤثر بر نشر اسکناس، «بازار کالاهای مصرفی» و «بازار کار» و «بازار کالاهای سرمایه‌ای» به تبع «بازار سرمایه» و نرخ رشد آن تنظیم می‌شوند و انسان به کالایی قابل خرید و فروش تبدیل می‌شود که در استخدام رشد سرمایه است. همه اینها در حالی است که طبق ادراکات دینی و انقلابی «کرامت انسانی» نباید محکوم سرمایه قرار بگیرد بلکه باید بر آن حاکمیت پیدا کند. این وجدان دینی در میان مردم ایران، به درگیری دائمی «متغیر کار» با «متغیر سرمایه» تبدیل شده و در حالی که در طرف عرضه و بر اساس الگوی تولید، این درگیری باید به حاکمیت «سود سرمایه» ختم شود، اما گستاخی انقلابی، این نظم در طرف

عرضه را بر هم زده و مانع عزم ملی برای کار در بخش خصوصی شده و از تبعیت دستمزد در برابر قدرت سرمایه سرپیچی کرده و عملاً «کسب و کار» را به فعالیت در بخش توزیع و خدمات غیرمتمرکز محدود نموده و آماری همچون مستقل بودن حدود پنجاه درصد نیروی کار در ایران و سه برابر بودن مغازه‌های ایران نسبت به استاندارد جهانی و امثال آن را رقم زده است!

ممکن است این اشکال مطرح شود: «آنچه بر اقتصاد اثر می‌گذارد، تقاضای مؤثر و همراه با قدرت خرید است و لذا باید معلوم شود که گستاخی انقلابی، قدرت خرید لازم برای شکستن الگوی مصرف طبقاتی و برای عدالت اجتماعی انقلاب کرده و سرمایه‌داری ناقصی را که توسط شاه اجرا شده به همراه او نابود کرده و اعلام می‌کند که بر اساس استکبار مالی، تحقیر نکن.» جامعه‌ای که درهربان آن بحق، شعار عدالت داده‌اند و یک موی گوخ‌نشینان را برتر از کاخ‌نشینان دانسته‌اند و خون را بر شمشیر پیروز معرفی کرده‌اند، ملت را پرورش داده‌اند که برخلاف سایر ملت‌ها اهل خود تحقیر در برابر سرمایه و مظاهر آن نیست بلکه «گستاخی انقلابی» دارد و با تکیه به محیطی که نظام برای او فراهم کرده، نظم تقاضا الگوی مصرف طبقاتی را به نفع شعار عدالت بر هم می‌زند. در نتیجه، دهه اول انقلاب دهه‌ای است که «تعریف فقر» در آن تغییر کرده و کالاها و خدمات صنعتی

■ چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۴۰۰

■ سال بیست و هشتم

■ شماره ۷۸۶۲



## تجربه

■ علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی به این بحث می‌پردازد که «چرا تورم در اقتصاد ایران به بیماری مزمنی تبدیل شده که همه دولت‌ها با هر سلیقه و مذاق سیاسی را در کنترل خود ناکام گذاشته است؟ مسأله در گرو «متخصص اصولگر!» یا «کارشناس اصلاح طلب» نیست؛ بلکه مشکل به خود «کارشناسی» و «روش‌های متداول» و «تخصص‌های موجود» بازمی‌گردد؛ تخصصی که فارغ از غیراسلامی یا مادی بودن آن و گذشته از کارآمدیش در کنترل تورم دیگر کشورها، قادر به کنترل «تورم ایران» نیست و امکان عینی برای موفقیت در این عرصه ندارد. چون این تورم مزمن، ناشی از روابط اقتصادی خاصی است که پس از انقلاب در ایران شکل گرفته و کارشناسی موجود، ناتوان از ملاحظه و تحلیل آن روابط است!

■ کارشناسی موجود، علت‌تورم را صرفاً در ناترازی و عدم توازن بین «عرضه» و «تقاضا» جست‌وجو می‌کند و معتقد است که اگر نقدینگی به سوی سرمایه‌گذاری در تولید سوق داده شود، عرضه (تولید) از تقاضا (مصرف) پیشی می‌گیرد و بدین ترتیب، از تورم جلوگیری خواهد شد. اما علامه حسینی تصریح می‌کند: «در کشوری که چنین انقلابی رخ داده، محال است این سیکل رخ بدهد و محال است بتوان نظام سرمایه‌داری را تا آخر خط پیاده کرد.»

■ انقلاب اسلامی همان‌طور که با تغییر واقعیت‌های سیاسی، همه متخصصان علوم سیاسی را در برابر پیروزی خود شکست زده کرد؛ «واقعیت‌های اقتصادی جدیدی» را نیز در رفتار مردم ایران پدید آورده که متخصصان علوم اقتصادی از پیش بینی و هدایت آن عاجزند.

■ دهه اول انقلاب دهه‌ای است که «تعریف فقر» در آن تغییر کرده و کالاها و خدمات صنعتی تا اعماق روستاها پیش رفته و طرف تقاضا را بشدت تحریک کرده؛ بدون آنکه تحول خاصی در طرف عرضه رخ داده باشد و تولید ساده روستاییان به مشارکت در تولید صنعتی تبدیل شده باشد. نتیجه؟ تورم شدید و کاهش ارزش پول!

مکانیزه و خدمات متمرکز مقاومت می‌کنند.

این گروه بزرگ (از کارگرر ساختمانی و برق‌کار و لوله‌کش تا تعمیرکار ماشین و لوازم خانگی فروشنده پوشاک و…) همان قشری بوده‌اند که سیاست‌های کارشناسی غربی پس از جنگ را برای تحریک طرف عرضه و رونق تولید را ناکارآ کردند و با وجود ورود کالاهای لوکس و متنوع به بازار… که باید موجب تحقیر و انگیزش برای فعالیت اقتصادی شدید می‌شد… قیمت کار خود را به نحوی افزایش می‌دادند که توانایی نسبی خرید این کالاها را پیدا کنند. گستاخی انقلابی که متأسفانه از دهه دوم انقلاب تا کنون با تلاش برای دستیابی به الگوی مصرف گران و به روزشونده غربی ترکیب شده، در واقع هم تقاضای کل را بشدت افزایش داده و هم طرف عرضه را دچار اختلال کرده است. چرا که قیمت کار و با تأسیس مغازه‌های تولیدی، دست‌یابی به کالاهای جدید دائماً در حال افزایش است و این روند، شوک مداومی به قیمت کار کارگران مشغول در کارخانه‌ها و کارمندان مشغول در بخش دولتی وارد می‌آورد و موجب می‌شود دولت و کارفرماها برای حفظ نیروی خود یا جلوگیری از حرکت آنها به سمت خویش‌فرمایی یا

جدا است و می‌گوید هنر، علم نیست. در تقسیم‌بندی کانت، ادبیات و شعر مؤلفه‌ای بسیار جدی در هنرها محسوب می‌شوند. این تقسیم‌بندی قبل از کانت هم سابقه دارد؛ نزد هلگ هم در درسگفتارهای زیباشناسی، ادبیات و به‌طور خاص شعر جزو قلمروی هنرهای زیبا تلقی و بسیار جدی گرفته می‌شود این در حالی است که ما امروزه کاملاً قلمروی ادبیات و هنر را از هم جدا می‌کنیم.

همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد «هنر» اصطلاح جدیدی بود؛ چراکه چنین مفهومی با چنین دایره مصادیقی بی‌سابقه است. در دوران قدیم، نقاشی، معماری، موسیقی، مجسمه‌سازی و… وجود داشت اما یک اصطلاح واحدی که این دسته فعالیت‌ها ذیل آن قرار بگیرند، با هر عنوانی، وجود نداشت. این دسته از فعالیت‌ها تا قبل از قرن هجدهم هیچگاه یک مقوله واحد را تشکیل نمی‌دادند بلکه به اینها جداگانه در تقسیم‌بندی‌های گوناگونی اشاره می‌شد.وقتی در عالم قدیم بین «نقاشی» و «کشاورزی» تفاوت گذاشته نمی‌شد و هر دو اینها صناعات تلقی می‌شدند، یک معنای آن، این است که همانگونه که نمی‌توان از کشاورز پرسید که در کاری که می‌کند، چه هدف و آینده‌ای را دنبال می‌کند یا چه حرفی برای گفتن دارد؟ و در نقاش همچین چیزی را نمی‌توان گفت، کما اینکه ما امروزه کسی که میز، کمد و صندلی می‌سازد را دیگر هنرمند نمی‌دانیم و کارش را



درکی از هنرمند، در دوره‌های پیشین یا وجود نداشت یا بسیار نادر بود. جامعه از هنرمند قرن بیستمی «اثرگذاری» را توقع داشت و هنرمند را صاحب فکر، اراده و ایده می‌دید اما طبیعتاً از نقاش قرن هشتم که صنعتگر تلقی می‌شد انتظار توقع نمی‌رفت که «صاحب ایده» باشد. بر این اساس، در پاسخ به این پرسش که هنر به چه معنایی نوپدید است؟ باید گفت که با توجه به دایره مصادیق امروزین هنر و تلقی خاص از هنرمند است که هنر اصطلاحی جدید و نوپدید تلقی می‌شود.

■ \*مکتوب حاضر، متن ویرایش و تلخیص‌شده «ایران» از سخنرانی دکتر امیر مازیار است که در مدرسه زمستانی «آینده فلسفه دین و امکانات پیش‌رو» در محل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ارائه شد.

حوزه علمیه و عضو هیات علمی حسینیه اندیشه